

# دل و دیده

✦ هوشنگ شریفها (نماینده‌ی اسبق مجلس از بهشهر)



مزن از دست دل هرگز تو فریاد  
که دیده می‌دهد بر باد بنیاد  
«سازای خنجری نیشش ز فولاد»  
«زنی بر دیده تا دل گردد آزاد»

ز دیده اشک من گردید جاری  
که جز دیدن ندارد دیده کاری  
مگر آینه را باشد جزایی  
که گل بینی در او یا مشت خاری؟

اگر باشد گناه دیده دیدن  
چه‌گونه می‌شود از چه پریدن  
به‌تو دیده نماید راه از چاه  
تو باید راه خود را برگزیدن

فقط من دیده‌ام، دل خواستار است  
کجا دیده گرفتار نگار است؟!  
دل است مشتاق یاران دلارام  
وگرنه دیده را با دل چه کارست؟!

میان حرف او ناگه پریدم  
بدو گفتم که ای خوب فریدم  
نه دل تقصیر دارد، نی که دیده  
که من خود عاشقی را برگزیدم

بیا ای دل دوباره عاشقم کن  
تو ای دیده بین و شایقم کن  
که عاشق بودم خواهی لیاقت  
برای عشق‌ورزی لایقم کن

شبی با دل به خلوت رفته بودیم  
سخن‌های نهان را گفته بودیم  
ز رنجی که ز جور یار بردیم  
ز ایامی که راحت خفته بودیم

به دل گفتم: شرر داری تو ای دل  
برای من ضرر داری تو ای دل  
گهی مشتاق و گه شیدا و گه خواب  
عجب شوری بهسر داری تو ای دل

گهی مه روی زیبا را بجویی  
گهی خواهی ولی چیزی نگویی  
گهی چون هرزگان دل‌دل نمایی  
گهی هم راحت و آسوده‌خویی

گهی با یار پُر جور و جفایی  
گهی تنها و از عالم جدایی  
گهی مشتاق یاران دل‌آرام  
گهی هم شایق درد و بلایی

گهی چون کاه جذب کهربایی  
گهی هم جاذب و آهن‌ربایی  
گهی غالب گهی مغلوب یاری  
چه گویم من؟! گرفتاری مایی

دل‌م مبهوت از این گفتار من شد  
از این رفتار بی‌پندار من شد  
به من گفتا رفیق ای یار و همدم  
از این گفتار تو غم یار من شد

دل‌م من، اندرون سینه هستم  
به‌صافی هم‌چنان آینه هستم  
هر آن‌چه دیده بیند می‌کنم یاد  
تو را من یآوری دیرینه هستم

تو را دیده برد دنبال دلدار  
از این بابت گنه کار است بسیار  
اگر دیده نبیند دل چه داند؟  
که آن زیبا رُخ است یا پیر گفتار

نیستند. سلسله‌مراتب عقل و نیز عشق چهار مرحله است:

۱- عقل ابزاری که با غریزه‌ی انسان از بدو تولد به بعد رو به رشد خواهد بود، این عقل نیز از نظر کمی و کیفی دارای سلسله‌مراتبی است و زیربنای عقل حقیقی و شهودی به حساب می‌آید که با پرورش آن توسط علم و پویاساختن ذهن به‌منظور مهیاشدن در فعالیت‌های فراتر، تنها قادر است انسان را مستعد توجه و سپس کشف عقل شهودی نماید؛

۲- عقل شهودی یا عقل ناب بنیادین که قادر است در مراحل مقدماتی انسان را به ایمان آگاهانه رهبری کرده و تا مرز عشق به پیش ببرد؛

۳- عقل شهودی در مراحل تکاملی خود (پس از وصول انسان به مرز عشق) قادر است انسان را در تمامی ابعاد وجودی با تسلط و قدرت کامل هدایت کرده و به موازات عشق، رشد نماید؛

۴- در منزلگاه آخر عقل و عشق، در یک‌دیگر تنیده شده از پیوند آن دو عنصری نوزا که فراتر از عقل و نیز فراتر از عشق است، متولد می‌گردد و انسان را به اعلا مرتبه‌ی کمال و معرفت و نزدیک شدن به مرحله‌ی وصل دوست هدایت می‌کند، با این معنا که در این مرحله انسان به تکامل می‌رسد... تکاملی که هدف از آفرینش او بوده و چنان در دنیای مادی و روزمرگی‌ها غرق شده که هدف از آفرینش خود را به‌بوته‌ی فراموشی سپرده است... در این جا و در این مرحله است که عقل در عشق، عشقی که به جذب، دیوانگی و بی‌خودی بدل شده و به نیست‌شدن انسان می‌انجامد، محو و ذوب می‌گردد، چون بشر در این مرحله عقل کامل شده و او را دیگر به هدایت عقل نیازی نیست، او در این مرحله همه عقل شده، عقلی در حد ظرفیت خویش که در مسیر نیست‌شدن، از خویش رهاگشتن و از عطر حضور معبود لبریزشدن به پیش می‌رود، پس تا ابد تنها عشق را می‌طلبید، افزون‌تر و افزون‌تر... زیرا مسیر، مسیری بی‌انتهاست... در اینجا شعر معروف حافظ بزرگ باز می‌تواند مصداق پیدا کند، عاقلان نقطه‌ی پرگار وجودند ولی / عشق داند که در این دایره سرگردانند.

**حافظ:** برای مطالعه‌ی بیش‌تر راجع به این موضوع به کتاب **انسان و هستی**، تألیف تیمسار سرلشکر ناصر فرید (با موخره‌ی به قلم پروفیسور سیدحسین امین) مراجعه فرمایید.